

بوسه بند

قورتش بده ۳

برویم مامانم را پیدا کنیم!

هوپا  
Hoopa

# قورتش بده ۳

برویم مامانم را  
پیدا کنیم!

نویسنده: عادلہ خلیفی  
تصویرگر: محمد باباکوهی



سرشناسه: خلیفی، عادلہ، ۱۳۶۲ -  
عنوان و نام پدیدآور: برویم مامانم را پیدا کنیم! / نویسنده عادلہ خلیفی : تصویرگر محمد باباکوہی.  
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۷.  
مشخصات ظاہری: ۲۲۷ ص: مصور.

فروست: قور تش بده: ۳.  
شابک: دوره: ۳-۰۰۹-۲۰۴-۶۲۲-۹۷۸-۰۱۳-۰۴-۰۲۲-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا  
یادداشت: گروه سنی: ج.

موضوع: داستان‌های تخیلی  
موضوع: Fantastic Fiction

شناسه افزوده: باباکوہی اشرفی، محمد، تصویرگر  
زده‌بندی دیوپی: ۱۳۹۷ ب ۶۹۱ خ ۱۳۰  
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۲۸۱۵۷۹

هوپا  
Hoopa

## قورنتش بده ۳

### برویم مامانم را پیدا کنیم!

نویسنده: عادلہ خلیفی  
تصویرگر: محمد باباکوہی  
ویراستار: انسیہ حیدری  
مدیر هنری: فرشاد رستمی  
طراح گرافیک: مریم عبدی  
ناظر چاپ: سینا برازوان  
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: واژه‌پرداز اندیشه  
چاپ اول: ۱۳۹۷  
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه  
قیمت: ۲۲۰۰۰ تومان  
شابک دوره: ۳-۰۰۹-۲۰۴-۶۲۲-۹۷۸-۰۱۳-۰۴-۰۲۲-۶۲۲-۹۷۸  
شابک: ۳-۰۰۹-۲۰۴-۶۲۲-۹۷۸-۰۱۳-۰۴-۰۲۲-۶۲۲-۹۷۸

هوپا  
Hoopa

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی  
دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی، صندوق پستی:  
۸۸۹۹۸۶۳۰، تلفن: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵

[www.hoopa.ir](http://www.hoopa.ir)

[info@hoopa.ir](mailto:info@hoopa.ir)

- همهی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
- هرگونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.





بعد کم کم جلو می‌رفت...

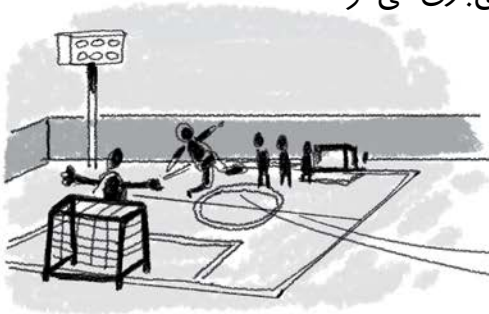
به یکی کمک می‌کرد از سرسره بالا برود  
آن یکی طرف الاکلنگ می‌نشست.

پشت دوچرخه را نگه می‌داشت و بچه‌ی دوچرخه‌سوار را هل  
می‌داد.

دست‌های یکی را می‌گرفت که با اسکیتش زمین نخورد.  
با یکی خاک‌بازی می‌کرد.

برای مورچه‌ها تونل زیرزمینی درست می‌کرد.  
دنباله‌ی بادبادک می‌چسباند.

وسطی بازی می‌کرد.



## فصل اول

### قورتش‌بده دلش برای مامانش تنگ می‌شود

«قورتش‌بده» هیچ دوستی نداشت، حتی یکی!

خیلی تلاش کرده بود که دوست پیدا کند.

به هر شهری که می‌رسیدند، چند روزی می‌گذشت و پروفیسور  
مشغول نقشه‌کشیدن می‌شد. قورتش‌بده هم می‌رفت به زمین  
بازی.

اول می‌ایستاد و بچه‌ها را نگاه می‌کرد.





بچه‌ها قورتش‌بده را به مامان و باباهایشان نشان می‌دادند.  
مامان و باباها اول خوب به قورتش‌بده نگاه می‌کردند.



تا بالاخره با بچه‌ها دوست می‌شد.





بعد از قورتش بده می پرسیدند:

«تو چرا تنها آمده ای به زمین بازی؟»

قورتش بده می گفت: «بابای من یک پروفیسور است. او همیشه

نشسته توی خانه و نقشه می کشد و اختراع می کند.»

مامان و باباها تعجب می کردند و می گفتند: «واااااای! دختر یک

پروفیسور با بچه ی من دوست شده.» و کلی خوش حال می شدند.

بعد از قورتش بده می پرسیدند: «اسمت چیست؟»

قورتش بده می گفت: «قورتش بده.»

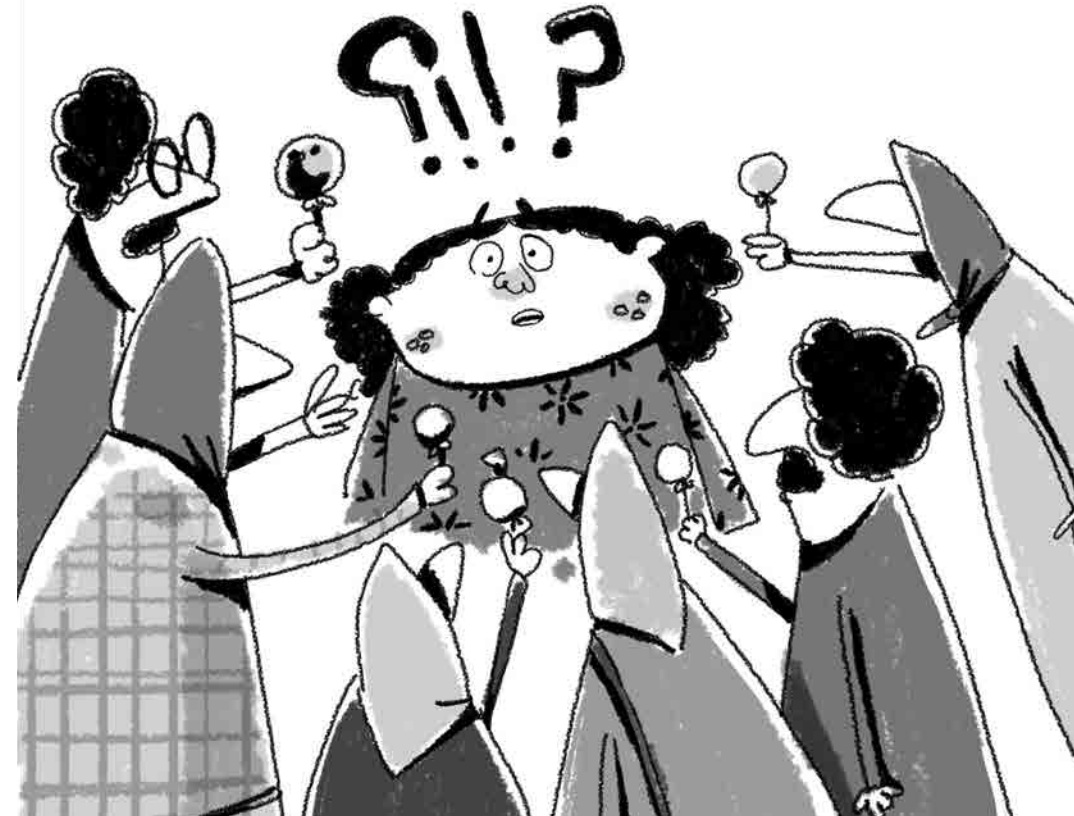
مامان و باباها تعجب می کردند و می پرسیدند: «قورتش بده یعنی

چی؟ چرا یکی باید اسمش قورتش بده باشد؟» قورتش بده

نمی توانست بگوید چون او همه چیز را می تواند قورت بدهد،

اسمش قورتش بده است. مامان و باباها حتماً می ترسیدند بچه شان

با کسی دوست باشد که می تواند آدم قورت بدهد. مامان و باباها



سفر می کند. چون مامان و باباها می پرسیدند نقشه های پروفیسور چیست و قورتش بده مجبور می شد بگوید قورت دادن زمین! پس هیچی نمی گفت و مامان و باباها بیشتر شک می کردند.



وقتی می دیدند قورتش بده نمی گوید چرا اسمش قورتش بده است، کمی به او شک می کردند.

بعد می پرسیدند: «از کی با بابایت آمده اید به این شهر؟ چون ما تا حالا تو را توی زمین بازی ندیده بودیم.»

قورتش بده می گفت: «تازه به این شهر آمده ایم.»

مامان و باباها می پرسیدند: «قبلش تو و بابایت کجا بودید؟»

قورتش بده می گفت: «یک شهر دیگر.»

مامان و باباها می پرسیدند: «قبل قبلش کجا بودید؟»

قورتش بده می گفت: «یک شهر دیگر.»

مامان و باباها تعجب می کردند و می پرسیدند: «چرا؟» قورتش بده

می گفت: «من و بابایم همیشه با همدیگر سفر می کنیم.»

مامان و باباها می پرسیدند: «مگر شما از چیزی فرار می کنید که

این قدر جایتان را عوض می کنید؟»

قورتش بده می گفت: «نه!» اما قورتش بده نمی گفت چرا سفر

می کنند. چون نمی خواست بگوید پروفیسور برای تکمیل نقشه هایش

مامان و باباها می پرسیدند: «بابایت تا حالا چه چیزهایی اختراع و کشف کرده؟» وقتی قورتش بده می گفت: «هیچی!» مامان و باباها بیشتر و بیشتر شک می کردند.

مامان و باباها می پرسیدند: «مامانت کجاست؟» قورتش بده می گفت: «وقتی من کوچک بودم، مامانم رفته.» مامان و باباها می پرسیدند: «چرا مامانت رفته؟» قورتش بده نمی گفت. چون دلش نمی خواست پشت سر بابایش بد بگوید که مامانش از دست بابایش و اذیت هایش رفته. باز هم مامان و باباها بیشتر به قورتش بده شک می کردند.





آن وقت مامان و باباها احم می کردند، دست بچه‌هایشان را می گرفتند و با خودشان می بردند.



از فردایش که قورتش‌بده به زمین بازی می رفت، بچه‌ها دیگر با او بازی نمی کردند. وقتی قورتش‌بده ازشان می پرسید چرا، یکی توی گوش قورتش‌بده می گفت: «مامانم گفته دیگر باهات حرف نزنم.» یکی دیگر می گفت: «بابایم گفته دیگر نباید با تو دوست باشم.» و هیچ کس با قورتش‌بده بازی نمی کرد و

آن وقت او باز تنها می شد. توی یکی از شهرهایی که قورتش‌بده و پروفیسور رفته بودند، قورتش‌بده بالاخره یک دوست پیدا کرد. پسری که با مامان بزرگش زندگی می کرد. قورتش‌بده پسر و مامان بزرگش را دعوت کرد خانه‌شان. اما نفهمید وقتی مامان بزرگ و پروفیسور تنها بودند، پروفیسور چی به مامان بزرگ پسر گفت.



توی یک شهر دیگر هم قورتش‌بده با دختری دوست شد، اما به پرفسور نشانش نداد و درباره‌اش حرفی به او نزد. چند روزی همه‌چیز خوب بود تا اینکه یک روز وقتی به خانه‌ی دختر رفت، کسی در را به رویش باز نکرد. هر جایی هم که می‌رفت همه از او فرار می‌کردند.



قورتش‌بده و پسر رفته بودند تا با اسباب‌بازی‌های قورتش‌بده بازی کنند. وقتی برگشتند، مامان‌بزرگ دست پسر را گرفت و از خانه‌شان برد و دیگر هم نگذاشت با قورتش‌بده حرف بزند.



# عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کِرم استفاده می‌کند: زیرا:  
■ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود؛  
■ این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگر است و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است؛  
■ و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر .....